



Comparison of U.S. Security Strategies in Iraq and Afghanistan (1991–2021): Objectives, Methods, and Outcomes

Azizullah Basir*

Abstract

This study provides a comparative analysis of the United States' security strategies in Iraq and Afghanistan from 1991 to 2021. It focuses on examining the objectives, methods, and outcomes of U.S. interventions in these two countries. The U.S. intervention in Iraq was primarily aimed at regime change, establishing democracy, and countering Iranian influence. In contrast, the main focus in Afghanistan was on combating terrorism and preventing the country from becoming a safe haven for terrorist groups.

The U.S. security strategies in Iraq and Afghanistan differ significantly. In Iraq, a combination of hard and soft power was employed, whereas in Afghanistan, hard power played a more dominant role. The findings of this research indicate that despite initial military successes, the U.S. failed to achieve its long-term strategic goals in either country. Political and security instability, the emergence of extremist groups such as ISIS, and the increased influence of regional players like Iran and Russia were among the consequences of these strategies.

This study highlights that the U.S. security approaches largely failed due to their neglect of social, cultural, and political factors. Ultimately, the research suggests that future policymakers should adopt a balanced mix of hard and soft power in security interventions and place greater emphasis on the local conditions of the target country.

Keywords: Security strategy, United States of America, Iraq, Afghanistan, state-building, counterterrorism, military intervention.



مقایسه استراتژی های امنیتی آمریکا در عراق و افغانستان

از (۱۹۹۱-۲۰۲۱)؛ اهداف، روش ها و پیامدها

عزیزالله بصیر*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۵

تاریخ تایید: ۱۴۰۴/۱/۳

چکیده

در این پژوهش، استراتژی های امنیتی ایالات متحده آمریکا در عراق و افغانستان طی سال های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۱ به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته است. این مطالعه بر تحلیل اهداف، روش ها و پیامدهای مداخلات آمریکا در این دو کشور تمرکز دارد. مداخلات ایالات متحده در عراق با هدف تغییر رژیم، استقرار دموکراسی و مقابله با نفوذ ایران صورت گرفت؛ درحالی که در افغانستان، تمرکز اصلی ایالات متحده بر مبارزه با تروریسم و جلوگیری از تبدیل این کشور به پناهگاهی امن برای گروه های تروریستی بود. استراتژی های امنیتی آمریکا در این دو کشور دارای تفاوت های مهمی است؛ به نحوی که در عراق، ترکیبی از قدرت سخت و نرم مورد استفاده قرار گرفت؛ اما در افغانستان، قدرت سخت نقش مسلط تری داشت. نتایج پژوهش نشان می دهد که علی رغم موفقیت های اولیه نظامی، آمریکا در بلندمدت نتوانست به اهداف استراتژیک خود در هیچ یک از این دو کشور دست یابد. بی ثباتی سیاسی و امنیتی، ظهور گروه های افراطی مانند داعش و افزایش نفوذ بازیگران منطقه ای نظیر ایران و روسیه، از جمله پیامدهای این استراتژی ها بود. پژوهش حاضر بر این نکته مهم تأکید دارد که رویکردهای امنیتی آمریکا به دلیل بی توجهی به عوامل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، دچار ناکامی های گسترده ای شده است. در نهایت، این مطالعه پیشنهاد می کند که سیاست گذاران آینده باید ترکیبی متوازن از قدرت سخت و نرم را در مداخلات امنیتی مدنظر قرار دهند و توجه بیشتری به شرایط بومی کشور هدف داشته باشند.

واژگان کلیدی: استراتژی امنیتی، افغانستان، دولت سازی، مبارزه با تروریسم، مداخله نظامی.

مقدمه:

در طول سه دهه گذشته، ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از قدرت‌های برتر نظامی و سیاسی جهان، درگیر مداخلات نظامی متعددی در مناطق مختلف بوده است. دو مورد از مهم‌ترین این مداخلات، حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ هستند که هر دو در چارچوب سیاست‌های امنیتی و مداخلاتی این کشور تعریف شده‌اند. با این حال، پیشینه این استراتژی‌ها به جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ بازمی‌گردد که طی آن، ایالات متحده برای نخستین بار به شکلی گسترده از نیروهای نظامی برای تحقق اهداف امنیتی و ژئوپلیتیکی خود در خاورمیانه استفاده کرد. جنگ ۱۹۹۱ و پیامدهای آن، مقدمه‌ای برای استراتژی‌های بعدی آمریکا در منطقه بود و زمینه‌ساز شکل‌گیری سیاستی بلندمدت در استفاده از نیروهای نظامی به منظور حفظ هژمونی و منافع ملی این کشور شد.

اهمیت تحلیل و بررسی این استراتژی‌ها از آنجا ناشی می‌شود که این مداخلات، نه تنها به دلایل انسانی و امنیتی بلکه به دلیل تأثیرات عمیق آن‌ها بر ساختار سیاسی و امنیت منطقه خاورمیانه و جنوب آسیا و پیامدهای بین‌المللی گسترده آن‌ها، توجه جهانی را به خود جلب کرده است. عملیات نظامی آمریکا در عراق و افغانستان، افکار عمومی جهانی را تحت تأثیر قرار داد و انتقادهای گسترده‌ای را نسبت به اهداف، مشروعیت و پیامدهای انسانی و اجتماعی این جنگ‌ها به دنبال داشت. این مداخلات، نه تنها موجب تغییرات عمیقی در پویایی‌های منطقه‌ای شد بلکه در عرصه جهانی نیز به تشدید بحث‌ها در خصوص مشروعیت مداخلات بشردوستانه و مسئولیت قدرت‌های بزرگ در قبال کشورهای بحران‌زده انجامید.

با این مقدمه، سؤال اصلی این است که آیا این دو مداخله، از نظر استراتژی‌ها، اهداف و نحوه اجرا، مشابه یکدیگر بوده‌اند یا تفاوت‌های اساسی بین آن‌ها وجود داشته است؟ چه عواملی باعث شده تا آمریکا در مواجهه با دو کشور دارای چالش‌های امنیتی، از دو نوع استراتژی متفاوت بهره گیرد؟ آیا ورود نظامی آمریکا به افغانستان صرفاً به دلیل حملات ۱۱ سپتامبر و مقابله با تروریسم صورت گرفت و یا اهداف ژئوپلیتیکی و امنیت بین‌المللی گسترده‌تری در ورای این تصمیم نهفته بود؟ از سوی دیگر، چرا آمریکا در عراق به جای تمرکز صرف بر مبارزه با تروریسم، به دنبال تغییر رژیم و استقرار نظام سیاسی جدید بود؟

مقایسه این دو استراتژی به چند دلیل اساسی ضرورت دارد:

۱. تحلیل و شناخت سیاست‌های امنیتی ایالات متحده می‌تواند برای درک عمیق‌تر تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای سیاست خارجی این کشور و همچنین، چگونگی مدیریت بحران‌های منطقه‌ای مفید باشد.
۲. بررسی تطبیقی این دو تجربه نظامی آمریکا، به سیاست‌گذاران و تحلیلگران حوزه امنیت و دفاع کمک می‌کند تا از تجربیات و اشتباهات گذشته درس بگیرند و سیاست‌های امنیتی آینده را با دقت بیشتری تدوین کنند.
۳. اهمیت این تحقیق از آنجا برجسته می‌شود که نتایج استراتژی‌های آمریکا در این دو کشور، به‌طور مستقیم بر امنیت و ثبات منطقه‌ای تأثیرگذار بوده و این دو تجربه به نمونه‌هایی برجسته برای تحلیل سیاست‌های مداخله‌جویانه قدرت‌های بزرگ در مناطق بحران‌زده تبدیل شده‌اند.
۴. علاوه بر این، چنین بررسی تطبیقی‌ای می‌تواند به ارائه بینش‌های علمی جهت تحلیل نقش قدرت سخت و نرم در اجرای سیاست‌های خارجی ایالات متحده کمک کند.

اهداف اصلی این مقاله، تحلیل تطبیقی استراتژی امنیتی ایالات متحده آمریکا در عراق و افغانستان طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۱، با تمرکز بر بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های این سیاست‌ها، شناسایی عوامل مؤثر بر تغییر استراتژی‌ها و ارزیابی تأثیرات آن‌ها بر امنیت و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی است. در ضمن، پژوهش حاضر به دنبال تشخیص آن است که چرا ایالات متحده در عراق، تمرکز خود را بر تغییر رژیم و ایجاد یک دولت دموکراتیک معطوف کرد؛ درحالی‌که در افغانستان عمدتاً بر مبارزه با تروریسم و طالبان تمرکز داشت. در این راستا، تلاش خواهد شد دلایل انتخاب رویکردهای متفاوت، به‌ویژه میزان استفاده از قدرت سخت و نرم و نقش عوامل ژئوپلیتیکی در تعیین استراتژی‌ها بررسی شود.

سؤال اصلی این پژوهش این است که: «وجوه اشتراک و افتراق استراتژی ایالات متحده آمریکا در عراق و افغانستان چه بوده‌اند؟». این سؤال به‌منظور شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌های اساسی در اهداف، ابزارها و پیامدهای سیاست‌های امنیتی آمریکا در این دو کشور مطرح شده است. به‌علاوه، سؤالات فرعی نیز عبارت‌اند از: «ایالات متحده آمریکا از چه استراتژی‌هایی در عراق بهره گرفته است؟» و «ایالات متحده آمریکا از چه استراتژی‌هایی در افغانستان استفاده کرده است؟». فرضیه اصلی مقاله بر این مبنا شکل گرفته که استراتژی امنیتی ایالات متحده در عراق و افغانستان، ضمن اشتراک در استفاده

از قدرت نظامی و تأمین امنیت ملی، در اهداف استراتژیک، میزان اتکا به نیروهای محلی، شیوه دولت‌سازی و پیامدهای امنیتی و اجتماعی، دارای تفاوت‌های اساسی است.

برای پاسخ به این سؤالات و ارزیابی فرضیه‌های پژوهش، روش مورد استفاده در این تحقیق، تحلیلی-تطبیقی بوده و داده‌ها از طریق مطالعه منابع اسنادی و تحلیل‌های ثانویه گردآوری شده‌اند. ساختار مقاله به این صورت خواهد بود که پس از مقدمه حاضر، ابتدا چارچوب نظری و مفهومی پژوهش شامل نظریه رئالیسم و نظریه‌های مکمل (سازه‌انگاری و نظریه بازی‌ها) ارائه می‌شود. سپس در دو بخش مجزا، استراتژی‌های امنیتی آمریکا در عراق و افغانستان با ذکر جزئیات بررسی شده و پس از آن، تحلیل تطبیقی از این دو استراتژی به عمل می‌آید. در نهایت، در بخش نتیجه‌گیری و پیشنهادها، ضمن خلاصه‌سازی یافته‌ها، ارزیابی کلی میزان موفقیت یا شکست این استراتژی‌ها و ارائه پیشنهادهایی برای تحقیقات آتی انجام خواهد شد.

چارچوب نظری و مفهومی پژوهش

در مطالعات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، درک دقیق مفاهیم کلیدی با هدف تحلیل بهتر پدیده‌های سیاسی و امنیتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این پژوهش که به بررسی استراتژی‌های امنیتی ایالات متحده آمریکا در عراق و افغانستان می‌پردازد، نیازمند تبیین مفاهیم اساسی مانند امنیت ملی، استراتژی امنیتی، قدرت سخت و نرم و دولت‌سازی بوده که نقش محوری را در تحلیل این استراتژی‌ها ایفا می‌کنند.

امنیت ملی (National Security) به حفاظت از حاکمیت، تمامیت ارضی، منافع ملی و ارزش‌های یک کشور در برابر تهدیدات خارجی و داخلی اشاره دارد. جان مرشایمر، معتقد است امنیت ملی معمولاً با توانایی کشور در دفاع از خود در برابر دشمنان خارجی و ایجاد ثبات داخلی تعریف می‌شود (Mearsheimer, 2001, p. 32). یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که ایالات متحده در سیاست خارجی خود، به‌خصوص در مداخلات نظامی، مبنای تصمیم‌گیری قرار داده، این مفهوم است.

استراتژی امنیتی نیز به مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقدامات اطلاق می‌شود که دولت‌ها برای تأمین امنیت داخلی و خارجی خود و مقابله با تهدیدات امنیتی اتخاذ می‌کنند. این استراتژی‌ها شامل ترکیبی از ابزارهای نظامی، دیپلماتیک، اقتصادی و اطلاعاتی بوده که به‌منظور حفاظت از منافع ملی و تأمین ثبات و امنیت کشور به کار گرفته می‌شوند (Gray,)



77, p.1999). ایالات متحده در هر دو کشور عراق و افغانستان، ترکیب متفاوتی از این ابزارها را در قالب استراتژی امنیتی خود مورد استفاده قرار داد.

قدرت سخت (Hard Power) به توانایی یک کشور در اعمال نفوذ از طریق ابزارهای نظامی، اقتصادی و تهدید مستقیم اشاره دارد. این نوع قدرت شامل استفاده از نیروهای مسلح، تحریم‌های اقتصادی و سایر اشکال اجبار جهت دستیابی به اهداف سیاست خارجی است (Nye, 2004, p. 5). آمریکا در افغانستان به شدت از قدرت سخت در قالب عملیات نظامی استفاده کرده است.

در مقابل، **قدرت نرم (Soft Power)** به توانایی تأثیرگذاری بر دیگران از طریق جذابیت فرهنگی، ارزش‌های سیاسی و مشروعیت سیاست‌های خارجی، بدون توسل به اجبار یا تهدید اشاره دارد. جوزف نای، قدرت نرم را «توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران» تعریف می‌کند (Nye, 2004, p. 11). در عراق، ایالات متحده علاوه بر استفاده از قدرت سخت، به بازسازی نهادهای حکومتی و ترویج دموکراسی به عنوان بخشی از قدرت نرم خود پرداخت.

دولت‌سازی (State-Building) به فرایند ایجاد و تقویت نهادهای سیاسی و امنیتی در یک کشور با هدف دستیابی به حاکمیت و خودمختاری سیاسی اشاره دارد. این مفهوم به معنای تلاش یک جامعه سیاسی برای ایجاد ساختارهای مؤثر حکومتی، حاکمیت قانون و تأمین امنیت است (سردارنیا و حسینی، ۱۳۹۱، ص ۲۱). ایالات متحده در عراق و افغانستان به دنبال فرایند دولت‌سازی بود؛ با این حال، نحوه و میزان تمرکز بر این مسئله در دو کشور تفاوت قابل توجهی داشت. در عراق، تمرکز بیشتری بر ایجاد نهادهای دولتی و ساختارهای دموکراتیک معطوف بود؛ در حالی که در افغانستان، به دلیل موانع ساختاری و اجتماعی، این فرایند با چالش‌های عمیقی مواجه شد.

در نهایت باید خاطر نشان کرد که مفاهیم امنیت ملی، استراتژی امنیتی، قدرت سخت و نرم و دولت‌سازی به عنوان پایه‌های نظری و مفهومی پژوهش حاضر، امکان تحلیل جامعی از استراتژی‌های امنیتی آمریکا در دو کشور عراق و افغانستان را فراهم آورده و زمینه را برای بررسی تطبیقی عمیق‌تر هموار می‌کنند.

برای تحلیل دقیق‌تر سیاست‌های امنیتی ایالات متحده آمریکا در عراق و افغانستان، پژوهش حاضر از نظریه رئالیسم به عنوان نظریه اصلی و نظریه‌های سازه‌انگاری و بازی‌ها به عنوان نظریه‌های مکمل استفاده کرده است.

نظریه رئالیسم، یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌ها در روابط بین‌الملل است که سیاست بین‌المللی را از منظر قدرت، منافع ملی و امنیت تحلیل می‌کند. از منظر رئالیسم، دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک، برای تأمین منافع ملی و حفظ بقا، به رقابت و کسب قدرت می‌پردازند (Morgenthau, 1948, p. 13). به اعتقاد هانس جی. مورگنتا، رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل بر اساس اصول تغییرناپذیری از منافع ملی تعریف شده در قالب قدرت شکل می‌گیرد (Morgenthau, 1948, pp. 4-15). در این چارچوب نظری، سیاست خارجی ایالات متحده در عراق و افغانستان را می‌توان بر اساس تلاش برای حفظ هژمونی جهانی، تأمین امنیت ملی و حفظ قدرت تحلیل کرد. طبق دیدگاه جان مرشایمر، مداخله آمریکا در عراق و افغانستان به بهانه تهدیدات امنیتی از سوی گروه‌های تروریستی یا تهدید سلاح‌های کشتار جمعی صورت گرفته است؛ اما در عمل، با هدف حفظ و گسترش نفوذ و کنترل بر منابع استراتژیک منطقه بوده است (Mearsheimer & Walt, 2007, p. 83).

به منظور تکمیل تحلیل پژوهش و درک بهتر ابعاد متفاوت سیاست‌های آمریکا، دو نظریه مکمل سازه‌انگاری و نظریه بازی‌ها نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند. سازه‌انگاری به نقش هنجارها، هویت‌ها و ایده‌ها در سیاست بین‌الملل تأکید دارد و برخلاف رئالیسم که عوامل مادی را محور تحلیل خود قرار می‌دهد، سازه‌انگاری نشان می‌دهد که چگونه برداشت‌های ذهنی و ایده‌ها، سیاست خارجی را شکل می‌دهند (Wendt, 1999, p. 43). بر اساس نظریه سازه‌انگاری، تصویرسازی از طالبان در افغانستان و رژیم بعث در عراق به عنوان تهدیدهای وجودی برای امنیت بین‌المللی، زمینه لازم را برای مداخله نظامی فراهم آورده است. در همین راستا، آمریکا از هویت «مدافع دموکراسی» به عنوان توجیهی برای اقدامات نظامی و مداخلات خارجی خود استفاده کرد.

نظریه بازی‌ها نیز با توجه به ماهیت تصمیم‌گیری استراتژیک در شرایط تعارض و همکاری، ابزاری برای تحلیل دقیق رفتار و انتخاب‌های استراتژیک آمریکا در مواجهه با سایر بازیگران به شمار می‌آید (Schelling, 1960, p. 29). طبق این نظریه، سیاست خارجی ایالات متحده در تعامل با بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، روسیه، طالبان، القاعده و دولت‌های



محلی، بر اساس تصمیماتی شکل گرفته که هدف آن‌ها، بهینه‌سازی منافع آمریکا در شرایط رقابت و تعارض بوده است. به‌عنوان مثال، تعامل آمریکا با گروه‌های مختلف در عراق برای مهار داعش یا در افغانستان برای مقابله با طالبان، تحت تأثیر تصمیمات استراتژیکی بوده که با در نظر داشتن رفتار احتمالی طرف مقابل اتخاذ شده است.

درمجموع، نظریه رئالیسم به‌عنوان چارچوب اصلی تحلیل، به این پژوهش کمک می‌کند تا سیاست‌های امنیتی آمریکا را از منظر رقابت برای قدرت و تأمین امنیت ملی تحلیل کند. نظریه‌های سازه‌انگاری و بازی‌ها نیز تحلیل را از منظر هویت، ایده‌ها و تعاملات استراتژیک تکمیل نموده و بینش جامعی را برای فهم دقیق‌تر استراتژی‌های امنیتی آمریکا در عراق و افغانستان فراهم می‌کنند.

استراتژی‌های امنیتی ایالات متحده در عراق

- زمینه‌های ورود آمریکا به عراق (۲۰۰۳) پس از حملات ۱۱ سپتامبر: دولت جورج دبلیو بوش، تهدید امنیتی ناشی از رژیم بعث عراق و اتهام وجود سلاح‌های کشتار جمعی را بهانه‌ای برای حمله نظامی و تغییر رژیم در عراق قرار داد (Pollack, 2002, p. 92). اگرچه عراق نقش مستقیمی در حملات ۱۱ سپتامبر نداشت؛ اما دولت آمریکا از فضای سیاسی پس از این حوادث بهره گرفت تا سیاست امنیتی خود را به بهانه مبارزه با تروریسم و گسترش دموکراسی در منطقه اجرا نماید (Ricks, 2006, p. 74). درعین حال، سیاست امنیتی آمریکا در عراق، در تجربه جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۱) و تداوم سیاست‌های مداخله‌جویانه در منطقه خاورمیانه نیز ریشه داشت.

اهداف استراتژیک آمریکا در عراق

تغییر رژیم سیاسی عراق: نخستین و بارزترین هدف ایالات متحده از حمله نظامی به عراق در سال ۲۰۰۳، سرنگونی رژیم صدام حسین بود. طبق ادعای آمریکا، این رژیم، تهدیدی برای امنیت جهانی بوده و دارای سلاح‌های کشتار جمعی است (Pollack, 2002, p. 92). سرنگونی سریع رژیم بعث در عراق، به‌ظاهر موفقیتی اولیه برای آمریکا به شمار می‌آمد؛ اما خلأ قدرت ایجادشده پس از سقوط رژیم بعث، مشکلات امنیتی و سیاسی پیچیده‌ای را به دنبال داشت.

دولت‌سازی و استقرار دموکراسی: هدف دوم آمریکا، ایجاد دولت دموکراتیک در عراق بود. این کشور تلاش کرد ساختار سیاسی عراق را با تدوین قانون اساسی جدید و برگزاری انتخابات دگرگون سازد (Diamond, 2005, p. 113)؛ اما تنوع قومیتی و مذهبی

و نیز عدم تجربه کافی در نهادسازی دموکراتیک سبب شد پروژه دولت‌سازی و دموکراتیزاسیون آمریکا در عراق با چالش‌هایی جدی مواجه شود.

- مقابله با نفوذ ایران در عراق: یکی دیگر از اهداف مهم ایالات متحده، جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در عراق بود. آمریکا قصد داشت با تشکیل دولتی نزدیک به خود در بغداد، مانع گسترش نفوذ سیاسی و امنیتی ایران شود؛ اما با تشدید تنش‌ها و بحران‌های سیاسی داخلی عراق، به تدریج نفوذ ایران افزایش چشمگیری یافت (Cordesman, 2010, p. 78).

نقش بریتانیا در استراتژی‌های امنیتی آمریکا

بریتانیا به عنوان نزدیک‌ترین متحد ایالات متحده، نقش برجسته‌ای در هر دو جنگ عراق و افغانستان داشت.

- در جنگ عراق، حدود ۴۶ هزار سرباز بریتانیایی در تهاجم اولیه در سال ۲۰۰۳ مشارکت داشتند و مدیریت منطقه بصره به آن‌ها واگذار شد (Cordesman, 2010).
- در افغانستان، بریتانیا مسئولیت تأمین امنیت استان هلمند را بر عهده داشت و درگیر برخی از سنگین‌ترین نبردها با طالبان شد (Kilcullen, 2010).
- سیاست‌های بریتانیا عمدتاً هم‌سو با واشنگتن بود؛ اما در برخی موارد مانند استراتژی خروج از افغانستان، دولت بریتانیا تمایلات محتاطانه‌تری نسبت به آمریکا داشت (Ricks, 2006).

روش‌ها و رویکردهای استراتژیک

عملیات شوک و بهت (Shock and Awe): یکی از استراتژی‌های نظامی محور آمریکا در آغاز تهاجم، عملیات شوک و بهت بود که با هدف تضعیف سریع توان دفاعی و روحیه نیروهای عراقی و تسریع فروپاشی رژیم بعث طراحی شد. این عملیات از طریق بمباران هوایی گسترده و عملیات زمینی سریع انجام شد و در کوتاه‌مدت توانست بغداد را تسخیر کرده و رژیم بعث را سرنگون نماید (Ullman & Wade, 1996, p. 22).

استراتژی افزایش نیروها (Surge Strategy): با افزایش ناآرامی‌ها و خشونت‌ها در سال‌های پس از اشغال عراق، آمریکا تصمیم گرفت با اعزام حدود ۳۰ هزار نیروی نظامی



بیشتر، امنیت را به صورت نسبی تأمین کرده و بستر انتقال مسئولیت‌های امنیتی به نیروهای عراقی را فراهم نماید (Mansoor, 2013, p. 125).

استراتژی مقابله با داعش (Counter-ISIS Strategy): ظهور و گسترش داعش از سال ۲۰۱۴، تهدیدی جدی را برای امنیت عراق و منافع آمریکا در منطقه ایجاد کرد. آمریکا برای مقابله با این تهدید تازه، استراتژی مقابله با داعش را طراحی کرد که شامل عملیات نظامی هوایی، آموزش نیروهای عراقی و حمایت لجستیکی از گروه‌های محلی بود (Byman, 2015, p. 56). این استراتژی توانست داعش را از مناطق تحت کنترل آن، به‌ویژه موصل، بیرون راند؛ اما مشکلات بنیادین سیاسی و امنیتی عراق را حل نکرد.

استراتژی خروج تدریجی نیروها: در دوره ریاست‌جمهوری اوباما، آمریکا استراتژی خروج تدریجی نیروها را در دستور کار خود قرار داد و تا پایان سال ۲۰۱۱، عمده نیروهای نظامی خود را از عراق خارج کرد. این خروج تدریجی به دنبال کاهش هزینه‌های انسانی و اقتصادی جنگ و انتقال مسئولیت امنیتی به دولت عراق بود. با این حال، خروج سریع نیروها بیشتر به خلأ قدرت و بی‌ثباتی امنیتی دامن زد و زمینه را برای ظهور داعش فراهم نمود (85 Cordesman, 2010, p.).

نقش قدرت سخت و نرم در استراتژی آمریکا در عراق: آمریکا در عراق از ترکیب قدرت سخت (نظامی) و قدرت نرم (دولت‌سازی، توسعه اقتصادی و ترویج دموکراسی) بهره برد. هرچند قدرت سخت در قالب عملیات نظامی پررنگ‌تر بود؛ اما اقدامات مرتبط با قدرت نرم مانند تلاش برای دموکراتیزاسیون و بازسازی، با چالش‌های زیادی مواجه شد و نتوانست به نتایج مورد انتظار بینجامد (Nye, 2004, p. 15).

جدول ۱-۲: خلاصه اهداف، استراتژی‌ها و پیامدهای اجرای استراتژی امنیتی آمریکا در عراق

موضوع	توضیحات مختصر
اهداف استراتژیک	
تغییر رژیم سیاسی عراق	سرنوشتی رژیم بعث به رهبری صدام حسین به بهانه تهدید جهانی و سلاح‌های کشتار جمعی
دولت‌سازی و استقرار دموکراسی	ایجاد نهادهای سیاسی جدید و برگزاری انتخابات؛ مواجهه با مشکلات قومی و مذهبی
مقابله با نفوذ ایران در عراق	تلاش برای جلوگیری از گسترش نفوذ ایران؛ ناموفق به دلیل تشدید نفوذ ایران
روش‌ها و رویکردها	

عملیات شوک و بهت	بمباران شدید و عملیات زمینی سریع جهت فروپاشی سریع رژیم بعث
استراتژی افزایش نیروها	اعزام ۳۰ هزار نیروی اضافی برای کنترل خشونت‌ها و ناآرامی‌ها
استراتژی مقابله با داعش	عملیات هوایی و زمینی، آموزش و پشتیبانی نیروهای محلی برای مقابله با داعش
استراتژی خروج تدریجی نیروها	خروج نیروها تا سال ۲۰۱۱ و واگذاری مسئولیت امنیت به دولت عراق
پیامدهای استراتژی‌ها	پُر کردن خلأ قدرت و بی‌ثباتی ناشی از خروج نیروهای آمریکایی
ظهور داعش	تشدید اختلافات قومی-مذهبی و بحران‌های سیاسی
افزایش بی‌ثباتی سیاسی	افزایش نفوذ گروه‌های سیاسی و شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران

پیامدهای اجرای استراتژی‌ها در عراق: استراتژی‌های اتخاذشده توسط آمریکا با پیامدهای پیچیده و ناخواسته‌ای همراه شد. ظهور داعش، افزایش بی‌ثباتی سیاسی، تشدید منازعات قومی-مذهبی و نیز تقویت نفوذ ایران در عراق، از جمله پیامدهای اصلی بودند. این پیامدها نشان دادند که استفاده گسترده از قدرت سخت بدون توجه کافی به بسترهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، بی‌ثباتی طولانی‌مدت و بحران‌های متعدد را به دنبال خواهد داشت (Diamond, 2005; Cordesman, 2010 Pollack, 2002).

استراتژی‌های امنیتی ایالات متحده در افغانستان

زمینه ورود آمریکا به افغانستان (۲۰۰۱): حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به عنوان نقطه آغازین سیاست امنیتی جدید آمریکا در افغانستان شناخته می‌شود. دولت آمریکا، طالبان را به حمایت از القاعده و اسامه بن لادن (رهبر این سازمان تروریستی) متهم کرد و خواستار تحویل او گردید. مخالفت طالبان با این خواسته باعث شد ایالات متحده، عملیات نظامی گسترده‌ای را در اکتبر ۲۰۰۱ به منظور سرنگونی رژیم طالبان و نابودی القاعده آغاز کند (127 Coll, 2004, p.).

اهداف استراتژیک آمریکا در افغانستان، مبارزه با تروریسم بین‌المللی (القاعده و طالبان): هدف اولیه آمریکا از حضور نظامی در افغانستان، مبارزه با تروریسم بین‌المللی



و نابودی پایگاه‌های القاعده بود. آمریکا به دنبال از بین بردن شبکه‌های تروریستی بود که حملات ۱۱ سپتامبر را سازمان‌دهی کرده بودند. برای این منظور، رژیم طالبان را نیز به دلیل پناه دادن به القاعده هدف قرار داد (Jones, 2009, p. 58).

جلوگیری از تبدیل افغانستان به پناهگاه تروریسم: آمریکا در پی جلوگیری از تبدیل مجدد افغانستان به پناهگاهی برای گروه‌های تروریستی بود. این هدف مستلزم حفظ حضور نظامی طولانی مدت و تلاش برای ایجاد ثبات نسبی در افغانستان بود تا مانع استقرار و بازگشت دوباره گروه‌های تروریستی گردد (Rashid, 2008, p. 75).

دولت‌سازی محدود و تقویت دولت مرکزی: ایالات متحده با هدف دولت‌سازی محدود در افغانستان، به دنبال تقویت دولت مرکزی و ایجاد ساختارهای اولیه حکومتی نیز بود تا بتواند کنترل دولت را بر سراسر کشور گسترش داده و شرایط لازم برای ثبات و امنیت بلندمدت را ایجاد نماید. با این حال، این هدف به دلیل ضعف نهادهای داخلی، فساد و اختلافات قومی و منطقه‌ای، با چالش‌های متعددی روبه‌رو شد (Rubin, 2006, p. 93).

جدول ۱-۳: اهداف استراتژیک آمریکا در افغانستان

توضیح هدف	Lister اهداف استراتژیک
از بین بردن پایگاه‌ها و شبکه‌های تروریستی القاعده و مبارزه با تروریسم بین‌المللی طالبان	
حفظ حضور نظامی و ایجاد ثبات نسبی برای جلوگیری از جلوگیری از پناهگاه تروریسم بازگشت تروریست‌ها	
تقویت ساختارهای حکومتی و کنترل دولت بر سراسر کشور	دولت‌سازی محدود و تقویت دولت مرکزی

نقش ناتو در افغانستان

- یکی از مهم‌ترین عوامل در اجرای استراتژی‌های امنیتی آمریکا در افغانستان، همکاری ناتو بود. ناتو در قالب نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان (ISAF)، نقشی کلیدی را در تثبیت اوضاع امنیتی این کشور ایفا کرد. ISAF که

- از سال ۲۰۰۱ آغاز به کار کرد، مسئولیت حمایت از دولت افغانستان، مبارزه با طالبان و تأمین امنیت مناطق استراتژیک را بر عهده داشت (Biddle, 2010).
- علاوه بر حمایت لجستیکی و اطلاعاتی ناتو از نیروهای آمریکایی، نقش مؤثری را نیز در عملیات ضد تروریستی و آموزش نیروهای امنیتی افغان ایفا کرد.
- درعین حال، این همکاری با چالش‌هایی نیز همراه بود؛ زیرا برخی کشورهای عضو ناتو، از جمله آلمان و فرانسه، از اعزام گسترده نیروهای نظامی خودداری نموده و صرفاً به مأموریت‌های غیرنظامی و آموزشی بسنده کردند (Rubin, 2006).
- خروج تدریجی ناتو از افغانستان و کاهش تعهدات نظامی این سازمان از سال ۲۰۱۴، یکی از عوامل زمینه‌ساز سقوط دولت مرکزی افغانستان در ۲۰۲۱ بود (SIGAR, 2021).

نقش دوگانه پاکستان در جنگ افغانستان

پاکستان، یکی از تأثیرگذارترین بازیگران در جنگ افغانستان بود.

- از یک سو، پاکستان متحد رسمی آمریکا در مبارزه با تروریسم بود و از پایگاه‌های نظامی خود برای عملیات هوایی آمریکا استفاده کرد (Jones, 2009).
- از سوی دیگر، سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI)، ارتباطات پنهانی خود را با طالبان حفظ کرد و در بسیاری موارد، کمک‌های مالی و تسلیحاتی را در اختیار این گروه قرار داد (Coll, 2004).
- این نقش دوگانه پاکستان باعث شد استراتژی‌های آمریکا در افغانستان با چالش‌های جدی مواجه شود و طالبان بتواند پناهگاهی امن در مناطق مرزی افغانستان و پاکستان ایجاد کند (Rashid, 2008).

روش‌ها و رویکردهای استراتژیک

- استراتژی ضد شورش (Counterinsurgency - COIN): یکی از روش‌های اصلی آمریکا در افغانستان، استراتژی ضد شورش (COIN) بود که اهدافی شامل کاهش نفوذ طالبان و گروه‌های شورشی از طریق عملیات نظامی، بازسازی و جلب حمایت مردم محلی را در سر داشت. در این استراتژی، تأکید زیادی بر حضور مستمر نظامی در مناطق مختلف و تلاش برای جلب اعتماد مردم به دولت مرکزی صورت گرفت (Kilcullen, 2010, p. 81).





استراتژی «افپاک» (AfPak Strategy): در سال ۲۰۰۹، دولت اوباما استراتژی افپاک را معرفی کرد که بر اهمیت نقش پاکستان در حل بحران امنیتی افغانستان تأکید داشت. این استراتژی تلاش داشت تا هم‌زمان با اعمال فشار بر طالبان در افغانستان، مانع استفاده طالبان از خاک پاکستان به‌عنوان پایگاه عملیاتی گردد (Woodward, 2010, p. 112).

استراتژی افزایش نیرو (Afghanistan Surge): در سال ۲۰۱۰، دولت اوباما تصمیم به اعزام ۳۰ هزار نیروی نظامی اضافی به افغانستان گرفت تا شورش‌ها را کنترل کرده و زمینه را برای انتقال تدریجی مسئولیت امنیتی به نیروهای افغان فراهم کند. هرچند این استراتژی بهبود موقتی در امنیت ایجاد کرد؛ اما در حل بنیادین مشکلات سیاسی و امنیتی افغانستان ناتوان ماند (Chandrasekaran, 2012, p. 135).

مذاکرات صلح با طالبان (۲۰۱۸ به بعد): از سال ۲۰۱۸، آمریکا وارد مذاکره مستقیم با طالبان شد تا به یک توافق سیاسی برای پایان دادن به حضور نظامی خود دست یابد. این مذاکرات به توافق صلح دوحه در سال ۲۰۲۰ منجر شد که زمینه خروج نیروهای آمریکایی و انتقال قدرت به طالبان را فراهم نمود (Khalilzad, 2021, p. 65).

خروج کامل نیروها از افغانستان (۲۰۲۱): در سال ۲۰۲۱، آمریکا تصمیم به خروج کامل نیروهایش از افغانستان گرفت که با پیامدهای جدی ازجمله فروپاشی سریع دولت مرکزی افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت همراه بود. این خروج شتاب‌زده و بدون برنامه‌ریزی دقیق، موجب ایجاد بحران‌های انسانی و امنیتی در افغانستان شد (34 SIGAR, 2021, p.).

جدول ۲-۳: روش‌ها و رویکردهای استراتژیک آمریکا در افغانستان

توضیح کلی استراتژی	استراتژی‌ها
عملیات نظامی برای کاهش نفوذ طالبان و جلب حمایت مردم محلی	استراتژی ضد شورش (COIN)
تأکید بر نقش پاکستان برای جلوگیری از استفاده طالبان از خاک پاکستان	استراتژی «افپاک»
اعزام نیروهای اضافی برای کنترل شورش‌ها و انتقال مسئولیت	استراتژی افزایش نیرو
دستیابی به توافق سیاسی برای خروج نیروهای نظامی	مذاکرات صلح با طالبان
تصمیم به خروج نهایی نیروها و پیامدهای ناگوار آن	خروج کامل نیروها (۲۰۲۱)

نقش قدرت سخت در مقابل استفاده محدود از قدرت نرم: آمریکا در افغانستان، عمدتاً بر قدرت سخت (عملیات نظامی) تکیه کرد و از قدرت نرم به صورت محدود و ناکارآمد استفاده نمود. ضعف در بازسازی اقتصادی، بی توجهی به ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و تمرکز بیش از حد بر راهکارهای نظامی باعث شکست استراتژی‌های آمریکا در افغانستان شد (Nye, 2004, p. 52).

پیامدهای اجرای استراتژی‌ها در افغانستان: اجرای استراتژی‌های امنیتی آمریکا با پیامدهایی منفی همچون شکست در دولت‌سازی، ظهور دوباره طالبان، گسترش شورش‌ها و ناامنی شدید و در نهایت، سقوط کامل دولت مرکزی افغانستان در سال ۲۰۲۱ همراه شد. این پیامدها نشانگر ضعف سیاست‌های نظامی محور آمریکا و ضرورت توجه به ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در استراتژی‌های امنیتی است (Rubin, 2006; Rashid, 2008).

تحلیل تطبیقی استراتژی‌های امنیتی آمریکا در عراق و افغانستان

مقایسه تطبیقی اهداف استراتژیک آمریکا در دو کشور: با وجود برخی شباهت‌های ظاهری اهداف استراتژیک ایالات متحده در عراق و افغانستان، تفاوت‌های مهمی نیز وجود داشت. در عراق، هدف اصلی تغییر رژیم صدام حسین، استقرار دموکراسی و مقابله با نفوذ ایران بود؛ در حالی که در افغانستان، آمریکا عمدتاً بر مبارزه با تروریسم بین‌المللی و جلوگیری از تبدیل این کشور به پناهگاهی امن برای گروه‌های تروریستی متمرکز بود. با وجود این، هر دو مداخله به دنبال ایجاد دولت‌هایی باثبات و طرفدار غرب بودند که بتوانند امنیت منطقه‌ای و جهانی را بهبود بخشند.

تحلیل تفاوت‌ها در ابزارهای به کاررفته ترکیب قدرت سخت و نرم در عراق: ایالات متحده در عراق از ترکیب قدرت سخت (نیروی نظامی) و قدرت نرم (بازسازی، دولت‌سازی و استقرار نهادهای دموکراتیک) استفاده کرد. آمریکا پس از عملیات نظامی گسترده اولیه، به دنبال استقرار دموکراسی و ایجاد ساختارهای سیاسی جدید شامل تدوین قانون اساسی جدید، برگزاری انتخابات و تلاش برای توسعه اقتصادی بود (Diamond, 2005). با این حال، چالش‌هایی مانند منازعات قومی-مذهبی و نفوذ بازیگران منطقه‌ای موجب کاهش اثربخشی اقدامات مرتبط با قدرت نرم گردید.

تسلط قدرت سخت در افغانستان: در سوی مقابل، قدرت سخت در افغانستان نقشی کاملاً غالب داشت. ایالات متحده عمدتاً به عملیات نظامی و استراتژی‌های ضد شورش





تکیه کرد و از قدرت نرم مانند بازسازی اقتصادی و اجتماعی، به شکلی محدود و ناکارآمد استفاده نمود (Kilcullen, 2010). این تمرکز بیش از حد بر قدرت سخت و بی توجهی به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی افغانستان، از دلایل اصلی شکست استراتژیک آمریکا در این کشور به شمار می‌رود.

نقش کشورهای عربی (عربستان سعودی و امارات) در تأمین مالی جنگ‌ها

عربستان سعودی و امارات متحده عربی، به‌ویژه در عراق، نقش کلیدی در تأمین مالی و حمایت از سیاست‌های آمریکا داشتند.

- عربستان سعودی، علاوه بر حمایت از تغییر رژیم در عراق، میلیاردها دلار به دولت جدید عراق کمک مالی کرد؛ اما درعین حال، برخی گروه‌های سنی را نیز برای مقابله با نفوذ ایران حمایت می‌کرد (Takeyh, 2009).
- امارات متحده عربی نیز یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های عملیاتی برای نیروهای آمریکایی بود و به‌عنوان مرکز لجستیکی و تأمین تسلیحات عمل می‌کرد (Byman, 2015).
- باین حال، حمایت‌های مالی کشورهای عربی در برخی موارد به تقویت گروه‌های افراطی نیز منجر شد که امنیت منطقه‌ای را تهدید کرد (Nasr, 2006).

نقش مؤثر عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی در تعیین استراتژی‌ها و تأثیر ژئوپلیتیک بر تصمیم‌گیری‌های آمریکا: عوامل ژئوپلیتیک، نقش مهمی در شکل‌دهی به استراتژی‌های امنیتی آمریکا در عراق و افغانستان داشتند. اهمیت استراتژیک منابع نفتی در عراق و موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان به‌عنوان پل ارتباطی میان جنوب آسیا، آسیای مرکزی و خاورمیانه در تصمیم‌گیری‌های آمریکا تأثیرگذار بود. این عوامل باعث شدند آمریکا در عراق به دنبال کنترل مستقیم و طولانی‌مدت سیاسی باشد و در افغانستان نیز تلاش کند حضور استراتژیک خود را برای کنترل تروریسم و تأثیرگذاری در رقابت با قدرت‌هایی همچون روسیه و چین حفظ کند.

نقش ایران، روسیه و متحدان محلی: نقش بازیگران منطقه‌ای، به‌ویژه ایران و روسیه، در استراتژی آمریکا بسیار مؤثر بود. در عراق، افزایش نفوذ ایران پس از سقوط رژیم بعث و گسترش نفوذ گروه‌های شیعی وابسته به ایران موجب شد استراتژی آمریکا با چالش‌هایی جدی مواجه شود (Cordesman, 2010). در افغانستان نیز حمایت‌های

غیررسمی و غیرمستقیم روسیه از طالبان و نیز نقش پیچیده پاکستان به عنوان متحد محلی و همزمان حامی طالبان، استراتژی آمریکا را با مشکلات عدیده‌ای مواجه کرد (Woodward, 2010).

تفاوت‌های تأثیرگذار جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی دو کشور بر استراتژی‌های اتخاذشده: تفاوت‌های جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی عراق و افغانستان نیز نقش قابل‌توجهی در شکل‌گیری استراتژی‌های آمریکا داشتند. عراق با وجود ساختار نسبتاً پیشرفته‌تر نهادی، از پیچیدگی‌های قومی-مذهبی خاصی رنج می‌برد که فرایند دولت‌سازی را دشوار می‌ساخت. در افغانستان، موانع طبیعی و جغرافیایی، ساختارهای قبیله‌ای و فقدان نهادهای مدرن و فراگیر موجب محدودیت شدید در استفاده از قدرت نرم و تلاش‌های دولت‌سازی گردید (Rubin, 2006).

مقایسه نقش متحدان آمریکا در عراق و افغانستان

جدول ۳-۳، تفاوت نقش متحدان آمریکا در این دو جنگ را نشان می‌دهد:

جدول ۳-۳: نقش متحدان آمریکا در جنگ افغانستان و عراق

افغانستان	عراق	متحد
نیروهای ISAF را برای امنیت اعزام کرد	مشارکت نداشت	ناتو
عملیات در هلمند، جنگ‌های شدید با طالبان	مدیریت بصره، حضور نظامی گسترده	بریتانیا
پایگاه‌های لجستیکی برای عملیات آمریکا	تأمین مالی دولت جدید، مقابله با نفوذ ایران	عربستان سعودی و امارات
حمایت دوگانه از آمریکا و طالبان	نقش محدود	پاکستان

طبق جدول ۳-۳، درحالی‌که ناتو و پاکستان نقش فعالی در جنگ افغانستان داشتند؛ اما در عراق حضور نداشتند. در سوی مقابل، نقش کشورهای عربی در تأمین مالی جنگ عراق، برجسته‌تر از افغانستان بود.

مقایسه پیامدهای بلندمدت این دو استراتژی؛ بی‌ثباتی مستمر در عراق و افغانستان: پیامدهای بلندمدت استراتژی‌های آمریکا در هر دو کشور به‌شدت منفی بود. در عراق، پس از خروج نیروهای آمریکایی، بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی افزایش یافت و زمینه ظهور داعش فراهم شد. در افغانستان نیز خروج نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۲۱ منجر به



سقوط سریع دولت و بازگشت طالبان به قدرت گردید که بی‌ثباتی و بحران انسانی شدیدتری را به دنبال داشت (SIGAR, 2021).

ارزیابی موفقیت‌ها و شکست‌های سیاست خارجی آمریکا در دو کشور: با وجود موفقیت‌های اولیه نظامی در سرنگونی رژیم‌های بعث در عراق و طالبان در افغانستان، ارزیابی کلی استراتژی‌های آمریکا منفی است. عدم توجه به واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دو کشور، ناکارآمدی در دولت‌سازی و استفاده بیش‌ازحد از قدرت سخت باعث شد آمریکا نتواند اهداف بلندمدت خود را در هیچ‌یک از دو کشور تحقق بخشد. این وضعیت نشان‌دهنده شکست راهبردی سیاست خارجی آمریکا در مداخلات نظامی بزرگ است و بیانگر نیاز به بازنگری جدی در رویکردهای امنیتی و نظامی آن است.

به‌طورکلی، تحلیل دقیق‌تر استراتژی‌های آمریکا نشان می‌دهد که عوامل داخلی و منطقه‌ای متعددی در هر دو کشور نادیده گرفته شده‌اند؛ به‌ویژه ناتوانی در درک عمیق فرهنگ محلی، شرایط سیاسی-اجتماعی و پیچیدگی‌های قومی و مذهبی موجب شد آمریکا به‌رغم توان نظامی برتر خود نتواند ثبات و امنیتی پایدار ایجاد نماید. تجربه عراق و افغانستان نشان می‌دهد که رویکرد نظامی محور و نادیده گرفتن دیپلماسی، بازسازی مؤثر و درک دقیق‌تر از واقعیت‌های محلی می‌تواند به شکست‌های راهبردی منجر شود که پیامدهای بلندمدتی برای سیاست خارجی ایالات متحده و امنیت بین‌المللی دارد.

نتیجه‌گیری

خلاصه یافته‌های پژوهش: این پژوهش به تحلیل تطبیقی استراتژی‌های امنیتی ایالات متحده آمریکا در عراق و افغانستان طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۱ پرداخت. یافته‌های اصلی نشان داد که آمریکا استراتژی‌های امنیتی متفاوتی را در این دو کشور در پیش گرفت. در عراق، اهداف عمده شامل تغییر رژیم، دولت‌سازی دموکراتیک و مقابله با نفوذ ایران بودند؛ درحالی‌که در افغانستان تمرکز اصلی بر مبارزه با تروریسم و جلوگیری از تبدیل این کشور به پایگاه تروریستی بود. استفاده از قدرت سخت در هر دو کشور وجود داشت؛ اما در عراق، ترکیبی از قدرت سخت و نرم به کار گرفته شد؛ درحالی‌که در افغانستان قدرت سخت تسلط کامل داشت.

جدول ۱-۴: مقایسه تطبیقی اهداف استراتژیک آمریکا در عراق و افغانستان

افغانستان	عراق	اهداف استراتژیک
هدف اصلی	هدف ثانویه	مبارزه با تروریسم بین‌المللی
هدف ثانویه	هدف اصلی	تغییر رژیم
هدف محدود و ناکامل	هدف اصلی	دولت‌سازی و استقرار دموکراسی
هدف غیرمستقیم و کم‌اهمیت	هدف اصلی	مقابله با نفوذ ایران

نتیجه‌گیری درباره میزان موفقیت و شکست استراتژی‌های امنیتی آمریکا: تحلیل‌ها نشان می‌دهد استراتژی‌های امنیتی بلندمدت آمریکا در هر دو کشور، علی‌رغم موفقیت‌های اولیه نظامی و برکناری رژیم‌های بعث در عراق و طالبان در افغانستان، موفق نبوده‌اند. در عراق، پس از خروج آمریکا، ناامنی‌ها افزایش یافت و داعش ظهور کرد. در افغانستان نیز استراتژی‌های نظامی محور و نادیده گرفتن مسائل اجتماعی و فرهنگی باعث شد طالبان مجدداً قدرت را به دست گیرند؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که عدم توجه کافی به ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دو کشور و نیز عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی باعث شکست بلندمدت آمریکا در تحقق اهداف امنیتی و استراتژیک خود شده است.

جدول ۲-۴: مقایسه تطبیقی ابزارهای استراتژیک آمریکا در عراق و افغانستان

افغانستان	عراق	نوع قدرت
تسلط مطلق عملیات نظامی و ضد شورش	حضور پررنگ نظامی (عملیات شوک و بهت، مقابله با داعش)	قدرت سخت
استفاده محدود و غیر مؤثر	تلاش برای بازسازی، دولت‌سازی، قدرت نرم	قدرت نرم
تمرکز صرف بر قدرت سخت	ترکیب قدرت سخت و نرم	رویکرد استراتژیک

درس‌آموخته‌های کلیدی از مداخلات آمریکا در عراق و افغانستان: چندین درس کلیدی از تجربه آمریکا در این دو کشور استخراج می‌شود:

۱. استفاده صرف از قدرت نظامی برای رسیدن به اهداف استراتژیک کافی نیست و باید با سیاست‌های نرم‌افزاری و بازسازی نهادها همراه باشد.



۲. شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تر از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور هدف برای موفقیت در دولت‌سازی حیاتی است.
۳. نادیده گرفتن بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و عدم توجه به منافع و رقابت‌های آن‌ها می‌تواند استراتژی‌ها را به شکست بکشاند.
۴. خروج شتاب‌زده و بدون برنامه‌ریزی دقیق نیروها می‌تواند منجر به بی‌ثباتی بلندمدت و بحران‌های جدی‌تر شود.

پیشنهادهای

پیشنهادهای کاربردی و راهبردی برای سیاست‌گذاران با توجه به یافته‌ها و درس‌آموخته‌ها، پیشنهادهای کاربردی زیر برای سیاست‌گذاران ارائه می‌شود:

۱. سیاست‌گذاران باید استفاده متوازن و متناسب از قدرت سخت و نرم را در طراحی استراتژی‌های امنیتی آینده مدنظر قرار دهند.
 ۲. پیش از هرگونه مداخله نظامی باید مطالعات جامع و دقیقی درباره بافت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور هدف صورت گیرد.
 ۳. آمریکا باید دیپلماسی منطقه‌ای فعال‌تری اتخاذ کرده و تعامل سازنده با بازیگران کلیدی از جمله ایران، روسیه و قدرت‌های محلی را تقویت کند.
 ۴. برنامه‌های خروج نیروها باید با دقت و احتیاط بیشتر طراحی شده و مبتنی بر شرایط واقعی کشور هدف باشد تا از خلأ قدرت و بی‌ثباتی‌های گسترده جلوگیری شود.
- جدول ۳-۴: پیامدهای بلندمدت استراتژی‌های آمریکا در عراق و افغانستان

افغانستان	عراق	پیامدهای بلندمدت
سقوط دولت و بازگشت طالبان	افزایش بی‌ثباتی و ظهور داعش	بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی
گسترش ناامنی منطقه‌ای	افزایش نفوذ ایران	تأثیر بر امنیت منطقه‌ای
شکست کامل در دولت‌سازی و امنیت	شکست نسبی دولت‌سازی و استقرار دموکراسی	نتیجه استراتژی‌های آمریکا

پیشنهادهایی برای تحقیقات آتی: پیشنهاد می‌شود موضوعات زیر برای پژوهش‌های آینده مورد بررسی عمیق‌تر قرار گیرند:

۱. بررسی نقش و تأثیر قدرت‌های منطقه‌ای در شکل‌گیری سیاست‌های امنیتی آمریکا در خاورمیانه و جنوب آسیا
 ۲. تحلیل عمیق‌تر تأثیر خروج آمریکا از عراق و افغانستان بر معادلات امنیتی و سیاسی منطقه‌ای
 ۳. مقایسه تطبیقی نقش سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای منطقه‌ای در بحران‌های عراق و افغانستان
 ۴. تحلیل درس‌آموخته‌های آمریکا از مداخلات نظامی و تأثیر آن بر تغییر استراتژی‌های امنیتی این کشور در آینده
- ذکر محدودیت‌های پژوهش: در پایان باید به برخی محدودیت‌های این پژوهش اشاره کرد:
۱. تمرکز پژوهش بر منابع اسنادی و تحلیل‌های ثانویه بوده و دسترسی مستقیم به اسناد طبقه‌بندی‌شده با محدودیت روبه‌رو بود.
 ۲. عدم امکان مصاحبه مستقیم با سیاست‌گذاران و مقامات تصمیم‌گیرنده در آمریکا و دو کشور عراق و افغانستان برای درک عمیق‌تر ابعاد تصمیمات استراتژیک.
 ۳. گستردگی موضوع و بازه زمانی نسبتاً طولانی (۱۹۹۱ تا ۲۰۲۱) باعث شده است جزئیات برخی دوره‌ها و حوادث به صورت مختصر مورد بررسی قرار گیرند.
- با توجه به محدودیت‌های مذکور، نتایج این پژوهش می‌تواند مبنایی برای تحقیقات تکمیلی دقیق‌تر در آینده باشد و بینش‌های مفیدی را برای سیاست‌گذاران و محققان حوزه روابط بین‌الملل و امنیت بین‌المللی ارائه دهد.

References

1. Books

1. Byman, D. (2015). *Al Qaeda, the Islamic State, and the global jihadist movement: What everyone needs to know*. Oxford University Press. <https://global.oup.com/academic/product/al-qaeda-the-islamic-state-and-the-global-jihadist-movement-9780190217266>
2. Kilcullen, D. (2010). *Counterinsurgency*. Oxford University Press. <https://archive.org/details/counterinsurgenc0000kilc>
3. Nye, J. S. (2011). *The future of power*. PublicAffairs. <https://www.publicaffairsbooks.com/titles/joseph-s-nye/the-future-of-power/9781586488925>
4. Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W. W. Norton & Company. <https://www.amazon.com/Tragedy-Great-Power-Politics/dp/039332396X>
5. Takeyh, R. (2009). *Guardians of the revolution: Iran and the world in the age of the Ayatollahs*. Oxford University Press. <https://global.oup.com/academic/product/guardians-of-the-revolution-9780199754106>
6. Ullman, H. K., & Wade, J. P. (1996). *Shock and awe: Achieving rapid dominance*. National Defense University Press. <https://www.gutenberg.org/ebooks/7259>
7. Gray, C. S. (1999). *Modern strategy*. Oxford University Press.
8. Morgenthau, H. J. (1948). *Politics among nations: The struggle for power and peace*. Alfred A. Knopf.
9. Schelling, T. C. (1960). *The strategy of conflict*. Harvard University Press. <https://archive.org/details/strategyofconfli00sche>
10. Wendt, A. (1999). *Social theory of international politics*. Cambridge University Press.
11. Biddle, S. (2004). *Military power: Explaining victory and defeat in modern battle*. Princeton University Press. لینک
12. Mansoor, P. R. (2013). *Surge: My journey with General David Petraeus and the remaking of the Iraq War*. Yale University Press. لینک
13. Diamond, L. (2005). *Squandered victory: The American occupation and the bungled effort to bring democracy to Iraq*. Times Books. لینک
14. Nasr, V. (2006). *The Shia revival: How conflicts within Islam will shape the future*. W.W. Norton & Company. لینک
15. Coll, S. (2004). *Ghost wars: The secret history of the CIA, Afghanistan, and Bin Laden, from the Soviet invasion to September 10, 2001*. Penguin Press. لینک
16. Rashid, A. (2008). *Descent into chaos: The United States and the failure of nation building in Pakistan, Afghanistan, and Central Asia*. Penguin Books. لینک



17. Jones, S. G. (2009). In the graveyard of empires: America's war in Afghanistan. W.W. Norton & Company.
لینک

2. Governmental Reports and Documents

1. Cordesman, A. H. (2010). Iraq versus Afghanistan: A surge is not a surge is not a surge. Center for Strategic and International Studies.
<https://www.csis.org>
2. SIGAR. (2021). Afghanistan Reconstruction Report.
<https://www.sigar.mil/Reports/Article-Display/Article/4000123/what-we-need-to-learn-lessons-from-twenty-years-of-afghanistan-reconstruction/>
3. Knights, M. (2015). The long haul: Rebooting U.S. security cooperation in Iraq. The Washington Institute for Near East Policy.
4. Callimachi, R. (2019, August 3). The ISIS files: When terrorists run city hall. The New York Times.
لینک
5. Belasco, A. (2009). The cost of Iraq, Afghanistan, and other global war on terror operations since 9/11 (CRS Report No. RL33110). Congressional Research Service.
لینک
6. Crawford, N. C. (2019). United States budgetary costs and obligations of post-9/11 wars through FY2020: \$6.4 trillion. Watson Institute for International and Public Affairs, Costs of War Project.
لینک
7. Belasco, A. (2014). The cost of Iraq, Afghanistan, and other global war on terror operations since 9/11 (CRS Report No. RL33110). Congressional Research Service.
لینک
8. Cordesman, A. H. (2010). Afghan national security forces: What it will take to implement the ISAF strategy. Center for Strategic and International Studies.
لینک
9. Afghanistan Institute for Strategic Studies (AISS). (2023). Prospects and economic priorities for a durable peace in Afghanistan.
لینک
10. Institute for East Strategic Studies (IESS). (2023). Analysis of the US strategy in AfPak and Central Asia.
لینک
11. Biden, J. (2021). Remarks by President Biden on the way forward in Afghanistan. The White House.
لینک

4. Analytical and Press Articles

1. Woodward, B. (2010). Obama's wars. Simon & Schuster.
<https://books.google.com/books?id=R5J3GQAACAAJ>
2. Robinson, L. (2008). Tell me how this ends: General David Petraeus and the search for a way out of Iraq. PublicAffairs.
3. Lister, C. (2016). The Syrian Jihad: Al-Qaeda, the Islamic State and the evolution of an insurgency. Oxford University Press

